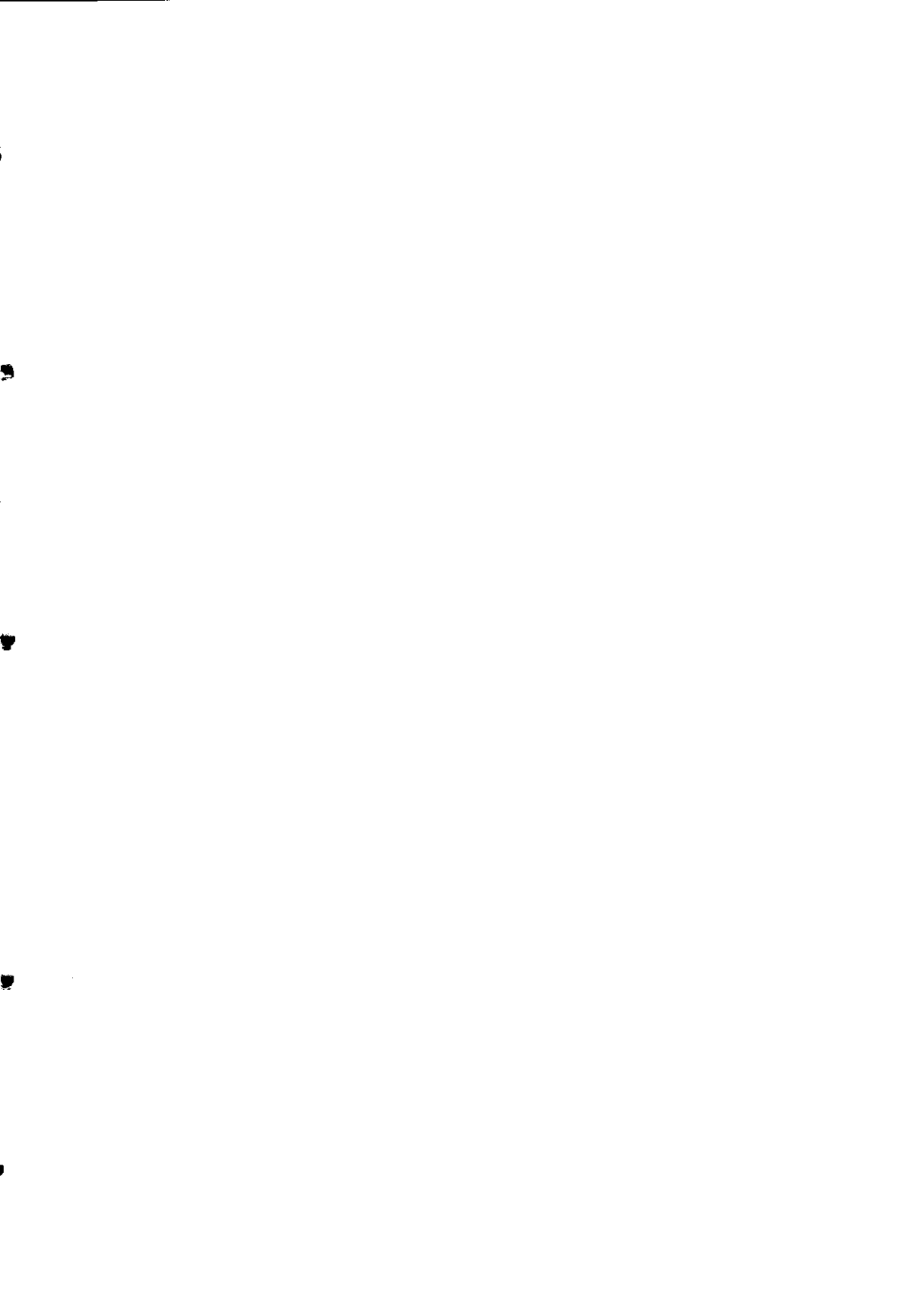


جمعیت در آثار شیخ سعدی علیه الرحمہ

ارژنگ امیر خسروی - احمد نجفی



جمعیت در آثار شیخ سعدی علیه الرحمه

مقدمه

در آسمان ادب فارسی تعداد ستارگان قدر اول معدودند یکی از این چهره‌های تابناک شیخ نامدار شیراز، سعدیست، جایگاه او در ادب فارسی چنان رفیع است که تنها عده انگشت شماری از ادیبان پارسی‌گوی به آن بلندا رسیده‌اند و بسیاری از آنان نیز از دستیابی به آن مقام محروم شده و در حسرت آن مانده‌اند. در بحث فعلی سخن از موقعیت کلامی سعدی نیست. کار در این زمینه بحق شایسته و برازنده استادان سخن و ادب است که هم اهلیت آن را دارند و هم سالها وقت مصروف آن نموده‌اند. بلکه در این گزارش سعی شده است که در آثار سعدی بدنبال دیدگاه جمعیتی و جمعیت‌شناسی وی باشیم.

بدوا باید اذعان کرد که سعدی یک دولتمرد نیست و حتی می‌توان ادعا کرد که وی هرگز اداره جزئی از تشکیلات اداری را نیز بعهده نداشته است. همچنین این استاد نامی متخصص علم اخلاق هم محسوب نمی‌شود در حالیکه علی‌الاصول این دو گروه بیش از دیگران به موضوع جمعیت توجه داشته‌اند و در حال حاضر هم وضع بهمین منوال است و دو گروه اجتماعی یعنی طبقه حاکم و متخصصین جمعیت بیش از سایرین متوجه این موضوع هستند. عاملی که توجه به آثار سعدی از دید جمعیتی را ایجاب کرد (بجز تشویق دوستان) وجود کتبی از قبیل گلستان، بوستان و نصیحة المملوک در آثار سعدیست بخش اعظم مطالب این کتب را نصایح اخلاقی تشکیل می‌دهند و شیخ شیراز علاوه بر بصیرت کلامی با در اختیار داشتن موضع خطابه و تکیه بر تجارب طولانی، یافته‌های ذهنی خود را با بیان موجز و در قالب اشعار و داستانهای کوتاه به دیگران منتقل ساخته است. سعدی مردی اجتماعی است و در بین مردم ظاهر شده و در زمان خود مقبولیت عام و نام یافته است علاوه بر این او جهان‌دیدهایست که هم در محافل علمی و هم در مجالس تصمیم‌گیری مقبول است. همین

وسعت محدوده آشنایی و تسلط او، که برای بسیاری از متخصصان عصر حاضر عشری از آن مقدور و فراهم نیست به وی مجال داده تا مطالب خود را در محافل و مجالس برای خواص و در بالای کرسی وعظ برای عوام بیان کند آنهم با الفاظی که درخور درک آنان باشد و همین خصیصه‌ها او را تا مقام (ملک‌المتکلمین) بالا برده است.

نکته دیگری که باید افزود تبدیل آثار سعدی بویژه گلستان و بوستان به کتاب درسی واحدهای آموزشی سنتی جامعه یعنی مکتب خانه‌هاست بنحویکه طی سده‌های متوالی آثار وی به‌مراه دو سه کتاب دیگر مانند کلیله و دمنه، چهار مقاله و قابوسنامه واحد درسی ثابت این آموزشگاهها را تشکیل می‌داده است. آموزش خواندن و نوشتن از روی آثار سعدی توسط مدرسین این آموزشگاهها خود نشانه محکم تأیید آثار سعدی و مناسبت آن برای آموزش و بیانگر قدرشناسی مدرسین از سطح ادب و اخلاق این آثار بوده است.

خوشبختانه آثار سعدی بیش از کار سایر مؤلفین از دستبرد زمانه محفوظ مانده است. در عین حال وسعت آثار وی اقتضاء می‌کند که هر نوع بررسی در آثارش توأم با حوصله و عمق کافی انجام گیرد تا حق مطلب چنانکه باید ادا گردد در هر حال تردیدی نیست که بدون مراجعه به آثار علمی و ادبی باقیمانده علمای سلف هر نوع استنتاجی با گسستگی فرهنگی همراه گشته و چه بسا که نتایج بدست آمده گمراه کننده باشد.

زن از دیدگاه سعدی

از عصر سعدی و جنگها و کشتارهای آن دوره که بسیاری از معیارهای جوامع را در هم ریخته است اطلاعات مفصلی در دسترس قرار دارد. در تاریخ ایران و ملل همجوار، اخبار متعددی از جنگهای ادوار تاریخی باقی مانده است که فقط معدودی از آنها را می‌توان با جنگهای عصر سعدی مقایسه نمود. وضعیت مصیبت بار مردم آندوره چیزی نبوده است که حتی بعد از گذشت قرن‌ها موجب تالم و تأثر نگردد. یک نگاه سطحی به ویرانه‌های شهر بزرگ نیشابور که (شاهد زنده آن مظالم است) برای تجسم وضع مردم کفایت می‌کند. بروز یک چنین رویدادی بسیاری از معیارهای حاکم بر جامعه را در هر زمانی که حادث گردد در هم می‌کوبد. (شاید یکی از رساترین غنایم‌های آن دوره را بتوان در نقشه المصدور نقشه خرنذری خواند که خود شاهد ماجرا است) شواهد متعدد فرو ریختن معیارها را در همه آثار آن دوره و ادوار بعدی می‌توان یافت، حتی فردی مانند ابن اثیر هم که از عرصه تاخت و تاز بدور مانده بود، نتوانسته است که از ابراز تأملات عمیق خودداری کند و در مجموع وضع بگونه‌ای بوده که بسیاری از انسانها مرگ را با همه دردناکی بر زندگی ننگین ترجیح داده بودند.

اصولاً طبق روال همه جنگهای قدیم و جدید بخش اعظم کشتارها متوجه مردان می‌شده است و چون در آن دوره ابعاد کشتار وسیع‌تر بوده انبوه میلیونی مردان در هر منطقه قربانی تهاجم گردیده‌اند. وضع بازماندگان هم بگونه‌ای بوده است که آرزوی مرگ بعنوان راه نجات و خلاصی از درد، بسیاری را از دفاع باز داشته است. در چنین شرایطی وضع زنان قطعاً دردناکتر بوده است.

آنها شاهد و ناظر نابودی بخش اعظم علایق و تکیه‌گاهها و انگیزه‌های زندگی بوده‌اند و توانایی معارضة باددمنشی‌های مهاجمین را هم نداشته‌اند موقعیت اجتماعی زنان در قبل از تهاجم هر چه بوده بعد از آن می‌باید به سطح بسیار نازلتری سقوط کرده باشد. فارس از این لحاظ یک استثناء بوده است با این همه زنان فارس از تأثیرات شرایط خاص زمانی بی‌بهره نمانده‌اند ولی اگر این شرایط موجب ذلت بیشتر یک قشر جامعه گردیده باشد آیا در تفکرات مرد باریک بینی چون سعدی هم مؤثر بوده؟ یا سعدی بشخصه فردی است که زنان را بصورت یک طبقه پست‌تر می‌نگرد؟ متأسفانه تنها وسیله بررسی این مسئله مراجعه به آثار فعلی سعدی است در مطالعه این آثار انسان با فردی روبرو می‌شود که بنی‌آدم را اعضای یکدیگر (یک پیکر) دانسته و عموماً دعوت به اعتدال نموده است ولی چرا برخورد او با زن بگونه دیگر است.

فرمانبری، پارسایی، خوشخویی، آراستگی، مستوری، همسن و سال بودن، زیبایی صوری، توافق اخلاقی، خیرخواهی و علم جویی از جمله صفاتی است که سعدی برای انتخاب همسر توصیه کرده است. معانی برخی از این کلمات تا حدودی روشن است ولی معانی تعدادی از آنها مشخص نیست و نمی‌دانیم که منظور سعدی از آنها چه بوده مثلاً خوبی و بدی را در نظر بگیریم. تفکیک انسانها به خوب و بد از ابتدایی‌ترین انواع طبقه‌بندی‌هاست و تعلق به اعصار اولیه دارد که در آنها دو قطب متضاد از قبیل تلخی و شیرینی، تاریکی و روشنایی، زشتی و زیبایی و راستی و ناراستی در مقابل هم قرار داده شده‌اند در فرهنگ امروز خوب و بد مطلق جایی ندارند و وجود خارجی هم نمی‌توان برای آن پیدا کرد و خود سعدی هم شواهدی ارائه نداده که براساس آن مفهوم خوب و بد دریافت شود. ولی با مراجعه به اقوال علما علم اخلاق می‌توان تا حدودی به معیارهای تفکیک زن خوب از زن بد در اندیشه این بزرگان پی‌برد از جمله در کتاب اخلاقی بسیار معتبر قابوسنامه می‌خوانیم:

"زن باید پاک روی و پاک دین و کدبانو و شوی دوست و پارسا و شرمناک و کوتاه دست و کوتاه زبان و چیز نگاهدارنده باشد تا نیک بود. که گفته‌اند زن نیک عافیت زندگانی بود. "

در خصیصه‌هایی که خواجه طوس برای تمیز زن نیک برشمرده صفات بیشتری منظور شده است:

"بهترین زنان زنی بود که در عقل و دیانت و عفت و فطنت و حیاء و رفت و تودد و کوتاه زبانی و اطاعت شوهر و بذل نفس در خدمت او و ایثار رضای او و وقار و هیبت نزدیک اهل خویش متحلی بود و عقیم نبود و در تربیت منزل و تقدیر نگاهداشتن در انفاق واقف و قادر باشد و بمجاملت و مدارا و خوشخویی سب موانست و تسلی هموم و جلا احزان شوهر گردد "

بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که در ماخذ فارسی برای تفکیک زن خوب و بد ضوابطی در نظر گرفته می‌شده و سعدی هم قطعاً از این ضوابط مطلع بوده است و تعدادی از این صفات را هم ذکر کرده است. اما اینکه زن خوب در شعر سعدی همان زن نیک قابوسنامه و بهترین زن اخلاق ناصری است یا نه بنظر می‌رسد که با توجه به مترادف بودن این کلمات در زبان فارسی بتوان به این پرسش پاسخ مثبت داد. در هر حال به نمونه‌هایی از گفته‌های سعدی که در آنها معیارهای فوق ذکر شده است اشاره می‌گردد البته سعدی علاوه بر موارد فوق توصیه‌های دیگری نیز دارد که یکی از آنها هم سن و سال بودن زن و شوهر و دیگری انتخاب همسر از رده بالاتر است:

کنند مرد درویش را پادشاه
 چه ماند به نادان نو خواسته
 بلا بر سر خود نه زن خواستی
 ولیکن زن بد خدایا پناه
 خدا را برحمت نظر سوی اوست
 بدیدار او در بهشت است شوی
 نگه در نکوئی و زشتی مکن "

" زن خوب و فرمانبر و پارسا
 زن خوب و خوشخوی و آراسته
 زنی را که جهلمست و ناراستی
 دلازام باشد زن نیکخواه
 کرا خانه آباد و همخوابه دوست
 چو مستور باشد زن و خوبروی
 اگر پارسا باشد و خوش سخن

از بین صفات فوق سعدی در پارسایی زن تردید ندارد می‌توان شواهد مشابهی در آثار سایر نامداران دنیای علم و ادب ایران نیز پیدا کرد ولی آیا می‌توان چنین استنباط کرد که هیچ یک از نویسندگان ایران در الوبت قایل شدن به پارسایی تردید نکرده‌اند؟ در نصیحه المملوک دو نکته متناقض در مورد پارسایی آمده است که اولی از قول عمر و دومی از گفته خود غزالیست و غزالی بشخصه بر پارسایی تأکید نموده است:

"... و امیرالمومنین عمر رضی‌الله‌عنه گفت بخدای پناهید از بدهای زنان و از پارساترین ایشان برحذر باشید یعنی زن خود ستایش بر نگیرد. "

" خداوند کتاب (غزالی) گوید هر که صلاح کدخدایی جوید روی خوب نیاید که بدو مشغول شود - زن پارساتر بهتر و مبارکتر و چون پارسایی آمد اصل و مال آمد. "

" اینک ای برادر چون زن کنی دین گزین نه نام که اگر نام و خواسته خواهی آن هر دو ترا وبال گردد (و اندر مانی و بیچاره گردی) و زن ترا اطاعت ندارد و چون زن خواهی کام راندن و شهوت را مخواه بدان نیت خواه که دین‌دار بود و حصن دین تو باشد و یار بود ترا از آتش دوزخ برهاند. "

سعدی بشدت طرفدار مستوری زن و مخالف حضور زن در جامعه است شواهد ذیل از جمله نوشته‌های وی در این زمینه است.

زیگانگان چشم زن کسور باد	چو بیرون شد از خانه در گور باد
بسوشانش از چشم بیگانه روی
در خرمی بر سر سیرایی بیند	که بانگ زن از وی برآید بلند
چون زن راه بازار گیسرد بزن	و گرنه تو در خانه بنشین چو زن

که یک دیدگاه کاملاً افراطی است. شاید از این نوشته‌ها بتوان استنباط کرد که اخلاق اجتماعی در خارج از منزل در سطح بسیار نازلی بوده است و بهمین دلیل است که مردم ایران غالباً دارای دو یا چند شخصیت هستند و شخصیت داخل خانه ایرانی کاملاً با شخصیت اجتماعی او متفاوت است. در مورد خوبروی زن نوشته‌های سعدی متناقض است در جایی مطلبی گفته و در جای دیگری عکس آن را آورده است. مثلاً:

" چو مستور باشد زن و خوبروی
 بدیدار او در بهشت است شوی

 مبین دلفریبش چو حور بهشت
 کز آنروی دیگر چو غولست زشت
 " شوی زن زشت روی ناپینا به "
 " اگر پارسا باشد و خوش سخن
 نکه در نکویی و زشتی مکن

 بسرد از پریچهره زشتخوی
 زن دیو سیمای خوش طبع، گوی

 سفر عید باشد بر آن کدخدای
 که بانوی زشتش بود در سرای "

مشکل بتوان از این نوشته‌های ضد و نقیض به نتیجه مشخصی رسید ولی در ترجیح خوبرویان به زشترویان عقل سلیم حکم می‌کند که سعدی را طرفدار خوبرویان بدانیم چرا که نفس توجه به این نکته را می‌توان به مفهوم ترجیح یکی بر دیگری دانست و گرنه ضرورتی برای تقسیم‌بندی نبود. در مورد خوش خلقی و بدخلقی زن هم اگر چه سعدی مثل همه کسانی که طرفدار کمال مطلوبند خوش خلقی را ترجیح داده ولی می‌توان پذیرفت که در این زمینه هم شیخ اجل نظر قطعی نداشته است. در یکجا خوش خلقی را مقدم بر خوبرویی می‌داند و در جای دیگر عکس آن است.

" بسرد از پریچهره زشتخوی
 زن دیو سیمای خوش طبع گوی

 مبین دلفریبش چو حور بهشت
 کز آنروی دیگر چو غولست زشت

 به زندان قاصی گرفتار به
 که در خانه دیدن بر ابرو گره

 تهی پای رفتن به از کفش تنگ
 بلای سفر به که در خانه جنگ

 جوانسی ز ناسازگاری جفت
 بر پیر مردی بنالید و گفت "

"... و دختری که داشت به نکاح من درآورد بکابین صد دینار مدتی برآمد بدخوی ستیزه روی نافرمان بود زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منقض داشتن. "

" زن بد در سرای مسرد نسکو
 هم در این عالمست دوزخ او "

 " زینها از قرین بد زنههار
 و فنا رینا عذاب النار "

" سعدی از اخلاق دوست هرچه برآید نکوست گو همه دشنام ده کز لب شیرین دعاست " چون مدت عدت برآمد عقد نکاهش با جوانی تند و ترشروی تهی دست و بد خوی بستند. جور و جفا می‌دید و رنج و غنا می‌کشید و شکر نعمت حق همچنان هسی گفت: " الحمدلله که از آن عذاب الیم برهیدم و بدین نعمت مقیم برسیدم "

سعدی و اختلاف سن زن و شوهر

سعدی بشدت مخالف وجود اختلاف سن زوجین است و بالاتر بودن سن مرد نسبت به زن را رد کرده است در آثار او چندین بار به این نکته اشاره شده و در تمامی آنها مخالفت سعدی بارز است برداشت سعدی از تفاوت سن زن و مرد مترادف کاهش توان جنسی مرد و تحرک اوست در اینجا نیز او مانند یک فرد عامی سن را به عنوان یک عامل تعیین کننده در پایداری ازدواج معرفی می‌کند بنظر می‌رسد از این لحاظ باید برداشت عوامانه سعدی را توجیه پذیر دانست. زیرا که در آن ادوار کمتر کسی به تفاوت قدرت جنسی افراد همسن و سال و زن و مرد واقف بوده و زندگی مشترک در (مفهوم غربی آن) بعنوان یک مکمل مطرح نبوده و پیشرفتهای پزشکی آن دوره هم قادر به بازگرداندن تمام توان جنسی فرد یا ترمیم آن نبوده است. هرچه هست سعدی مهر رد بر اختلافات سن زوجین زده است در این زمینه سه داستان کوتاه از سعدی آورده می‌شود:

۱ - " پیر مردی را حکایت کنند که دختری خواسته بود و حجره به گل آراسته و بخلوت با او نشسته و دیده و دل در او بسته شهای دراز نخفتی و بذله‌ها و لطیفه‌ها گفتی باشد که موانست پذیرد... گفت چندین براین نمط بگفتم که گمان بردم دلش در قید من آمد و صید من شد ناگه نفسی سرد از سردرد برآورد و گفت چندین سخن که بگفتی در ترازوی عقل من وزن آن سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله خویش که گفت: زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری. فی‌الجمله امکان موافقت نبود به مفارقت انجامید.

۲ - پیرمردی را گفتند چرا زن نکنی گفت با پیر زنانم عیشی نباشد گفتند جوانی بخواه چو مکننت داری. گفت، مرا که پیرم با پیر زنان الفت نیست پس او را که جوان باشد با من که پیرم چه دوستی صورت بندد.

زور بآید نه زر که بانو را گزری دوست‌تر که ده من گوشت

- ۳ -

شنیده‌ام که در این روزها کهن پیری
بخواست است دخترکی خویروی گوهر نام
خیال بست به پیرانه سر که گیرد جفت
چو درج گوهرش از چشم مردمان بنهفت
که سر بشحنه و قاضی کشید و سعدی گفت
ترا که دست بلرزد گهر چه دانی سفت
پس از خلافت و شنعت گناه دختر نیست

باتوجه به داستانهای مذکور اولاً می‌توان به برداشت سعدی از این نوع وصلت‌ها که غالباً جنبه شهبوانی آن در مد نظر بوده نزدیک شد ثانیاً اگر چه با ذکر مثال و مراجعه به شواهد معدود چیزی اثبات نمی‌گردد ولی چون در آثار سعدی به نمونه‌های متقابل اشاره نشده و ذکر از زنانی که با همین شرایط ازدواج کرده‌اند و زندگی آنها هم توأم با موفقیت بوده اشاره نگردیده است می‌توان استنباط کرد که مخالفت سعدی با اختلاف سن صریح موکد است.

هر سه داستان یاد شده نشان می‌دهند که علیرغم صراحت دستورات شرع مقدس اسلام مشعر بر رعایت رای زن و آزادی آنان در انتخاب همسر، در آن دوره تصمیم زنان در رویداد ازدواج بطور مؤثر دخالت داده نمی‌شده است. حتی یکی از ازدواج‌های خود سعدی را نیز می‌توان شاهد این مدعا دانست. اگر عدم تعادل بوجود آمده در عرضه و تقاضای ازدواج که ناشی از کشتار مردان آن عصر است، در نظر گرفته شود این طرز برخورد توجیه پذیر می‌گردد ولی چرا سعدی این نکته را مورد عنایت قرار نداده است؟ انسانها احتیاجاتی دارند غذا و تأمین احتیاجات جنسی هر دو از زمره احتیاجات فرد هستند چرا سعدی تأمین یکی از نیازها را کافی دانسته است؟

ممکن است که تأثیر زندگی خانواده‌گی سعدی در این طرز تفکر بازتابی داشته باشد و بهمین دلیل گفتار او در مورد زنان نه تنها متصفانه نیست بلکه موهن هم هست مثل این شعر او که:

" زور بیايد نه زر كه بانو را گزری دوستر كه ده من گوشت "

سعدی و مهریه

شیخ شیراز رغبتی به مهریه نشان نمی‌دهد که باتوجه به دستورات شرع و اقتضای عصر قابل قبول است ولی راه حل پیشنهادی شیخ برای رهایی از قید مهریه با رویه معمول او که دعوت به اعتدال در کاهاست سازگاری ندارد شیخ در چند مورد به این نکته اشاره کرده است که یکی از آنها داستان ازدواج خود اوست:

" از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود سر در بیابان قدس نهادم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم. در خندق طرابلس با جهودانم بکار گل‌وا داشتند. یکی از رؤسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود گذر کرد و شناخت بر حالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به حلب برد و دختری که داشت بنکاح من درآورد، یکابین صد دینار، مدتی برآمد بدخوی ستیزه روی نافرمان بود زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن:

زن بسد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
زیسهار از قرین بد زنهسار و قنارینا عذاب النار

باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت تو آن نیستی که پدر من ترا از فرنگ باز خرید؟

گفتم بلی من آنم که بده دینار از قید فرنگم باز خرید و بصد دینار بدست تو گرفتار کرد. " در داستانی دیگر که صحبت از وصلت دو عمزاده محتشم است موضوع مهریه را مجدداً مطرح می‌کند:

پسر را نشانندند پیران ده که مهتر بر او نیست مهرش بده
بخندید و گفتا به صد گوسفند تفاین نباشد رهایی زبند

در بخش هزلیات نیز داستانی در مورد مهریه آورده که نوعی راهنمایی برای خلاصی از مهریه سنگین تلقی می‌گردد و البته از بدترین انواع آن چند بیت از آن داستان ذیلاً نقل می‌گردد: در این داستان مردی متمکن به انکاء ثروت خود برای دخترش شوهر انتخاب می‌کند.

با جوانی چو لعیست سیمین عقد بستش به مبلغی کابین
جوان که از همسر راضی نوده مودبانه از پدر زن درخواست می‌کند که به جدایی آنها رضایت دهد و می‌گوید.

نه من آسوده‌ام نه او خرسند زحمت ما و خویشان می‌سند
پدر زن نمی‌پذیرد و داماد درمانده بطرق مختلف متوسل می‌شود ولی کوششهای او به نتیجه نمی‌رسد.

استعمانت بکدخدایان برد مبلغی مرد و زن شفیع آورد
پدر زن بحرف آنان نیز اعتنایی نمی‌کند و راضی به طلاق نمی‌گردد بنظر او مهریه سنگین ضامن دوام زندگی زناشویی دخترش است و این زندگی باید ادامه یابد.

همگان را بهیچ بر نگرفت هرچه گفتند هیچ در نگرفت
شوهر جوان و ناراضی ناامید از این تلاشها راهی دیگر برمی‌گزیند و این بار موفق می‌شود.

پایبند بلا چو چاره ندید بحر اندیشه را کناره ندید
بوق رویین در آن قبیله نهاد همچو شمشیر قتل در بغداد

پدر زن لجوج و ابله بعد از خرابی بصره از ماجرا مطلع می‌گردد.

آشنایان و دوستان رفتند حال پیش پدر زنش گفتند

بسر سر خاکسار، دود برففت در دکان بیستت زود برففت
گفت کابین و ملک و رخت و جهیز همه پاکت حلال کردم خیز

این بار جوان که پدر زن را عاجز و ملتس و کارها را بر وفق مراد خود می‌بیند در عین خوشحالی با تغافل سعی می‌کند که خود را بی‌اطلاع نشان دهد.

گفت یا سیدی و مسولایی چه گنه کرده‌ام چه فرمایی

مرد پیر که حاضر به تحمل حضور او نیست ضمن اشاره به رفتارش به او می‌گوید که در آن خانه فقط برای یکی از آنها جا هست.

هرچه ساده در این سرا و نرست از جفای تو نابکار نرست

داماد ظاهراً اصرار بر ماندن دارد و به طلاق رضایت نمی‌دهد:

گفت هرگز من این خطا نکنم جفت شیرین خود رها نکنم

تا دیگران دخالت می‌کنند و کار به جنگ و جدال و نهایتاً طلاق می‌کشد،

جنگ با هر یک اتفاق افتاد عاقبت صلح بر طلاق افتاد

از لابلای همه این اشعار نارضایتی سعدی از مهریه سنگین که آنها موجب فساد می‌داند معلوم می‌شود، همچنانکه اشاره شد سعدی به مساله عدم تعادل در عرضه و تقاضای ازدواج توجه نداشته و بهمین دلیل مهریه سنگین را که لابد والدین برای تضمین دوام زندگی مشترک دختران خود منظور می‌کرده‌اند بسختی نکوهش کرده است. او در این راه تنها نیست دیگران هم توصیه‌های مشابه دارند امام محمد غزالی در نصیحه الملوک حدیثی نقل می‌کند که همین معنی را می‌رساند.

"پیغامبر صلوات اله علیه گفت خجسته‌ترین و بیرکت‌ترین زن آنست که زاینده بود و بر روی نیکوتر و بکابین سبک‌تر"

می‌رساند که سعدی هم به تبعیت از احکام شرع در مورد کم بودن میزان مهریه و تبلیغ این دستور، داستانهای فوق را نقل کرده باشد. و چون خود او هم گرفتار این مسئله بوده برای جلوگیری از تکرار وضعیت مشابه، داستان زشت فوق را جهت تبه آورده است تا معلوم گردد که مهریه سنگین هم مانع جدایی نیست.

این صفحه در اصل مجلد ناقص بوده است

این صفحه در اصل مجلد ناقص بوده است

دلایل آموزش از دید سعدی

سعدی آموزش را تنها یک وسیله تأمین معاش ندیده است بلکه یافتن جایگاه مناسب اجتماعی و به اصطلاح خودش (صدر نشینی) و قدر بینی و رهایی از جهل (که مورد نکوهش سعدی و بسیاری دیگر است) و درستکاری و فلاح و بادگیری ادب را بعنوان ثمرات آموزش یاد کرده است و بهمین دلیل بر آموزش و تربیت افراد تأکید دارد او حتی والدین را بگران می‌سازد که نباید متکی به امکانات خود باشد (مکن نیکه بر دسگاهی که هست) و اگر فرزند را از آموزش بازدارند در آینده محتاج خواهد شد

«جه دانی که گردیدن روزگار
به عزت بگرداندش در دیار
جو بر پیشه‌ای باتدش دسترس
کجا دست حاجت برد پیش کسی»

نتایج آموزش

شیخ می‌گوید اگر فرد تربیت شده باشد " قدر بیند و در صدر نشیند " ولی شواهدی که ارائه داده گواه این ادعای او نیست مثالهایی که آورده است به دسته‌ای از واقعیت های اجتماعی اشاره می‌کند که چندان هم خوش آیند نیستند او که وعده می‌دهد " وگر هنرمند از دولت بیفتند غم نباشد که هنر در نفس خود دولست " آنهم دولتی که " چشمه‌ای زاینده و دولتی پاینده " در مقابل این اشعار را هم نوشته است:

" کس نتواند گرفت دامن دولت بزور
کوشش بی‌فایده است و ستم برابروی کور

اگر دانش بر روزی در فرزودی
ز نادان تنگ روزی تر نبود

به نادان آنچه‌چنان روزی رساند
که صد دانا در او حیران بماند

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام
هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند
روستا زادگان دانشمند
به وزیر پیادش رفتند
پسران وزیر ناقص عقل
به گدایی به روستا رفتند "

شیخ واقف است که دانش بروزی نمی‌افزاید و برای اینکه دانشمند روستازاده‌ای به مقامی برسد فننه‌ای لازمست ولی باز آموزش را ترجیح می‌دهد اگر تصور شود که کلمه فننه را سعدی بتصادف با ضرورت شعری آورده است بنظر بنده تصور باطلی است زیرا مردی با آن همه تسلط بر زبان قطعاً

اگر نمی‌خواست کلمه فتنه را منظور کند سهولت قادر بود که کلمه مورد دلخواه خود را در شعر بگنجانند. بلکه او می‌داند و عرف اجتماعی به او آموخته است که تا فتنه‌ای نباشد دانشمندی فرصت نخواهد یافت و صاحبان قدرت معمولاً از بین افراد گروه خاصی انتخاب می‌شوند که او توصیف کرده است.

سعدی و پرورش استعداد

سعدی استعداد فرد را عامل مهمی در آموزش دانسته و بر آن تأکید کرده است و حتی صرف وقت و امکانات برای افراد بی‌استعداد را بیهوده دانسته است:

<p>ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس ***</p>	<p>"شمشیر نیک زاهن بد چون کند کسی باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ***</p>
<p>در او تخم و عمل ضایع مگردان ***</p>	<p>زمین شوره سنبیل بر نیارد ***</p>
<p>در همه سنگی نباشد سیم و زر ***</p>	<p>گرچه سیم و زر ز سنگ آید همی ***</p>
<p>جو خر مهره بازار از او پیر شدی ***</p>	<p>اگر زاله هر قطره‌ای درشدی ***</p>
<p>تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است ***</p>	<p>پرتو نیکان نگیرد هرکه بیادش بد است ***</p>
<p>تربیت را در او اثر باشد چون برآید پلیدتر باشد باز گردد هنوز خر باشد " ***</p>	<p>چون بود اصل گوهری قابل سگ بدربای هفتگانه مثوی خر عیسی گرش بمکه برند ***</p>

"یکی از وزرا را پسری کودن بود پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مراین را تربیتی می‌کن مگر که عاقل شود روزگاری تعلیم کردش مؤثر نبود پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی‌شود و مرا دیوانه کرد."

باتوجه به شواهد فوق و سایر نوشته‌های سعدی در این زمینه، ملاحظه می‌شود که سعدی نابرابری استعداد در افراد را دریافته بوده است و تجربه تدریس سعدی در نظامیه و جاهای دیگر و دقت وی، شیخ را متوجه نابرابری بهره هوشی افراد نموده و حتی فراتر از آن به نکته ظریفتر دیگری نیز توجه داشته است و آن اینکه علیرغم نابرابری استعدادها بین آحاد مردم، هیچکس این نابرابری را تحت هیچ شرایطی نمی‌پذیرد تا جاییکه می‌گوید:

" گر از غدیم زمین عقل مسهدم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم "

مصادق این نکته سنجی شیخ را حتی امروزه هم می‌توان بهسولت دریافت گمان می‌برم که اگر امروز از جمعیت اقصی نقاط کشور در مورد کمبودها و کاستی‌های آنان آمارگیری شود افراد می‌پذیرند که پول کم دارند (تقریباً همگی)، حامی (پارتنری) ندارند، مقام مناسبی نصیبشان نشده است زورشان از بعضی‌ها کمتر است قدشان از همه بلندتر نیست ولی گویی خداوند در تقسیم عقل بهمه آنان کمال لطف را داشته و آنان را عاقل‌ترین و باهوشترین انسان روی زمین آفریده است برای قیاس این وضع کافی است که انسان از خود شروع کند و بدیگران برسد.

توصیه شیخ در زمینه پرورش استعداد هم حائز اهمیت است و شیخ از اهمیت ندادن به پرورش استعداد اظهار ناسف می‌کند و ترتیب فرد بی‌استعداد را بیهوده می‌داند " استعداد بی‌تربیت دریغ است و تربیت نامستعد ضایع . "

او شاهد است که افراد غیر مستعد و اوباش بر افراد مستعد جامعه مسلط هستند این روال معمول جامعه است ولی برای تسکین صاحبان استعداد با استعاره زیبایی به دل‌داری می‌پردازد:

" گر هنرمند از اوباش جفایی بیند
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست
تا دل خویش نیازارد و در هم نشود
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود. "

یا:
" جوهر اگر در خلوت افتد همچنان نفیس
و غبار اگر بفلک رسد همان خسیس "

شیخ واقف بوده که این دل‌داری‌ها چاره ساز نیست و روال اجتماعی تغییر نمی‌پذیرد و بهمین دلیل به نصیحت دیگران و سفارش آنها به مراقبت از استعداد می‌پردازد و هشدار می‌دهد که قدر این افراد را بدانند:

" سنگی به چند گاه شود لعل پاره‌ای
زنهار تا بیک نفسش نشکنی بسنگ "

ولی تا چه حد به نتیجه این اندرز دادن معتقد است و دیگران پند او را تا کجا بکار خواهند برد
سؤال‌بست که خودش پاسخ آنرا داده است:

" دوانان چو گلیم خویش بیرون بردند
گویند چه غم گر همه عالم مردند "

" نیاید نکو کاری از بدرگان
محالست دوزندگی از سگان "

(تفاوت فرد آموزش دیده و آموزش ندیده از نظر سعدی)

از دیدگاه شخصیتی که سالها با قلم و کاغذ سر و کار داشته و در راه آموزش فقا خورده و زجر کشیده بین دو انسان تعلیم یافته و تعلیم نیافته شکافی پر نشدنی موجود است تا جاییکه آموزش ندیده را با هیچ برابر می‌گیرد و برای وی ارزش انسانی هم قائل نیست:

"چو خواهی که نامت بماند بجای
پسر را خردمندی آموز رای "

"چو فرهنگ و رایش نباشد بسی
بمیری و از تو نماند کسی "

"داروی تربیت از پیر طریقت بستان
آدمی را بتر از علت نادانی نیست "

" اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت " یا بنی انک مسؤل یوم القیامه ماذا اکتسبت و لایقال
بمن انتسبت "

" هر که در خریدش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او برخاست. "

" وگر جهل ساله را عقل و ادب نیست
تأکید بر آموزش مختص سعدی نیست چه بسیار از بزرگان و نامداران دنیای علم و ادب جهل را
نکوهش کرده و علم را ستوده‌اند مثلاً خواجه نصیر طوسی در توجه به این نکته، جهل را از امراض
دانسته است " اما امراض قوت نظری را هر چند مراتب بسیار است چه بحسب بساطت و چه بحسب
ترکیب ولیکن تباه‌ترین آن انواع سه نوع است اول حیرت دوم جهل بسیط و سوم جهل مرکب "

شیخ که از جهل‌گريزان است آنرا به تاریکی تشبیه می‌کند و علم را روشنایی می‌داند و جاهل
فردی است که در تاریکی مطلق بسر می‌برد " ولیکن چه بیند در آئینه کور. " گرچه دیگران هم در
این زمینه بسیار گفته‌اند نقل آن از جانب شیخ شیراز با توجه به عمومیت تدریس آثار سعدی زمینه ساز
علاقه‌مندی جامعه به آموزش است تا جاییکه امروزه هم بسیاری از کسانی که به جای آموزش بدنیال
دریافت مدرک هستند بدرستی نمی‌دانند که وقت و پولی که در این راه صرف می‌شود چه ثمرهای
برای آنها ببار خواهد آورد ولی چون توصیه و تشویق والدین را بهمراه دارند و خود تجربه کافی
بدست نیاورده‌اند کورگورانه در پی آن هستند و مدتها طول خواهد کشید تا دریابند چه از دست
داده‌اند و چه بدست آورده‌اند.

نوع آموزش و سعدی

سعدی بر آموزش پیشه و هنر تأکید دارد ذکر داستان گشتاسب که در شاهنامه و کتب تقدم دیگر درج شده است نشان می‌دهد که حرفه آموزی جایگاه خاصی در بین ایرانیان داشته است و بالطبع سعدی نیز همین تفکر را دنبال کرده است:

"چو بر پیشه‌های باشدش دسترس
به پایان رسد کیسه سیم و زر
کجا دست حاجت برد پیش کس
نگردد نهی کیسه پیشه‌ور"

چو کنعان را طبیعت بی‌هنر بود
هنر بنمای اگر داری نه گوهر
بیمبرزادگی فدرش نیفزود
گل از خارست و ابراهیم از آزر

او حتی به تناسب زندگی و آموزش نیز توجه دارد:

"هندوی نطق اندازی همی آموخت حکیمی گفت ترا که خانه نئین است، بازی نه اینست"
مثلاً برای یک فرد مهاجر بازرگانی، تخصص علمی، موسیقی دانی و دانستن پیشه خاص را
ضروری می‌داند و می‌گوید:

"اگر بفریبی رود از شهر خویش
وجود مردم دانا چو زر طلاست
سختی و محنی نبرد پینه‌دوز
که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند"

"منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست
هرجا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت"
و حتی داشتن آشنا در محل غربت یا نقاط مهاجر پذیر را سبب خلاصی دیده است البته شیخ
مانند سایرین در مشاغل بحث شافی نکرده است اما نویسندگانی چون ابن خلدون و میرفندرسکی و
کیکاوس زبیری و بسیاری دیگر در مورد مشاغل صحبت کرده و آنها را رده‌بندی نموده‌اند ولی برای
شیخ رزق حلال مهم بوده نه نوع شغل فکر و اندیشه سخور مجرب و دنیا دیده، رهنمودهایی ارائه
می‌دهد که اگر در آموزش نیروی انسانی بدان توجه بیشتری مبذول گردد می‌تواند نتایج مناسبی بار
آورد.

سعدی و توجه به تخصص

"امید عافیت آنکه بود موافق عقل
که نفس را به طبیعت شناس بنمایی"

با این بیان روشن است که سعدی حتی عاقل بودن و امید به سلامت را در گرو توجه به تخصص

قرار داده است.

" بوریا باف اگر چه بافنده است نیرندش به کارگاه حریر "

در عین حال می‌داند که در جامعه او: " اهل فضیلت همیشه محروم باشند "

بکوشش نروید گُل از شاخ بید نه زنگی به گرمابه گردد سپید
سعدی خود را ارزیاب تخصص می‌داند و این کار را مستلزم صرف وقت نمی‌داند.

" توان شناخت به یک روز در شمایل مرد که تا کجاش رسیدست پایگاه علوم "

از این بیت نباید استنباط شود که عرصه علوم در آن دوره بقدری تنگ بوده که برای سنجش پایگاه علمی یک نفر توسط یک محقق یک روز وقت کافی بوده بلکه سعدی بدلیل تجربه آموزشی خود چنین ادعایی می‌کند و لابد توصیه‌ی شیخ خود را که آثارش ذکر کرده در نظر داشته است که می‌گوید:

" سرا شیخ دانا و مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه یرخلق بدبین مباش دگر آنکه بر خویش خودبین مباش "

و شیخ حتی عنایت پروردگار و لطف و مرحمت او را در توجه به علم دخیل می‌داند و می‌گوید:
" بخشایش الهی گمشده‌ای را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت تا بحلقه‌ی اهل تحقیق درآمد "

او دانشمندان را به طلا تشبیه می‌کند و معتقدست که در همه جا مورد قدرشناسی قرار خواهد گرفت.

" وجود مردم دانا مثال زر و طلاست که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند "

از این شعر او نباید استنباط شود که عالم کالائست پرفروش که در همه بازارها شناخته شده و مشتری دارد زیرا سعدی یک فرد بازاری نیست که همه موجودات را از دید اقتصادی بسنجد و مثلاً عالم و بسته سیگار و اسب را با مقیاس سکه و اسکناس ارزیابی کرده و بنابر منافع خود نرخ‌گذاری کند بلکه منظور او را ندانستی قدر و قیمت دانشمندان، ارائه جایگاه متناسب اجتماعی به او از طرف جامعه است.

او حتی به اشتباه متخصص نیز واقف است و می‌دانیم که دانشمندان و محققان نیز مانند سایرین مرتکب اشتباه می‌شوند بهمین دلیل هم می‌گوید:

" گه بسود کز حکیم روشن رای بر نییاید درست تسدبیری
گاه بسا شد که کودکی نسادان بغلط بر هدف زند تیری "

بدیهی است که این گفته بمفهوم تحقق پیدا کردن احتمالات نادر است معمولاً عکس این وضعیت پیش‌بینی می‌شود ولی ندرتاً هم ممکن است که دانا اشتباه کند و حدس نادان درست باشد در عین حال او به تأثیر مادیات واقف است و می‌داند که تأثیر آن در افراد بشری چگونه است. هر که زر دید سر فرود آورد و در ترازوی آهنین دو شست "

ولی تجربه به او آموخته است که " بدست آوردن دنیا هنر نیست " و همچنین می‌داند که آموزش دیده غیر مجرب مرد عمل نیست و شکاف عظیمی بین دانش آموخته مجرب و تجربه ندیده وجود دارد تا جاییکه دانش آموخته بی‌تجربه را از دانش نیاموخته مجرب عاجزتر دیده است. داستانی که در این مورد آورده و اشعار فراوانی که در مورد همراهی علم و عمل ذکر کرده موبد همین گفته است: او نکته بین است و اهلیت و دقت آموزش را داراست و می‌داند اکثر دانش آموختگان بی‌تجربه نه تنها در وادی حیرت سرگردانند و نمی‌توانند برای دیگران راهگشا باشند، بلکه خود آنها نیز تاوان این بی‌تجربگی را می‌پردازند:

" سالی از بلخ با میانم سفر بود و راه از حرامیان پرخطر، جوانی بدرقه همراه من شد رسن باز، چرخ‌انداز، سلحشور، بیش زور که به ده مرد توانا کمان او زه کردند... این جوان نهمتن آموزش دیده بوده " ولیکن چنانکه دانی متنعم بود و سایه پرورده و نه جهان‌دیده... " بل بی‌تجربه که مرتباً قصد خودنمایی داشته و برای اینکار انداختن دیوارها و کندن درختان عظیم را مجال مناسب عرضه سطح توانایی خود می‌دانسته، ناگهان با دو مجرب ضعیف و بی‌سلاح روبروی می‌شود، " دو هندو از پس سنگی سر برآوردند و قصد قتال ما کردند، بدست یکی چوبی و در بغل آندیگر. کلوخ کوبی... " بی‌تجربگی این توانمند هر دو را وادار به تسلیم می‌نماید " چاره جز آن ندیدیم که رخت و سلاح و جامه رها کردیم و جان سلامت بردیم " و بعد هم تأکید می‌کند " بکارهای گران مرد کار دیده فرست... "

با تکرار این گفتارها که شایسته یک متخصص آموزش است سعدی افکار عمومی را به نکته مهمی توجه داده است که تاکنون هم کوشش مناسبی برای جلوگیری از زیانهای حاصله از آن به انجام نرسیده است و از آن تاریخ کماکان این شکاف باقی است و آن همراهی علم و عمل است نگاهی به آگهی‌های استخدام مندرج در نشریات می‌تواند بازگو کننده برداشت بخش خصوصی از تجربه بعد از آموزش بوده باشد بخش خصوصی در کار تخصصی، فرد با سابقه استخدام می‌کند و بعقیده این جانب از یک سرمایه‌گذاری عظیم بخش عمومی در این زمینه برایگان سود می‌برد و آن کسب تجربه تحصیل کرده‌ها با امکانات بخش عمومی و سپس اشتغال آنان در بخش خصوصی است. در حالیکه اگر بخش خصوصی دانش آموختگان بی‌تجربه را بخدمت می‌گرفت ناچار بود که تاوان اشتباهات آنها را نیز بپردازد.

علم و تزکیه

" عالم ناپرهیزگار کور مشعله دار است . "

" بی‌فایده هر که عمر درباخت چیزی نخرید و زر بینداخت "

برای سعدی دستیابی به علم و تخصص بدون توجه به تزکیه فاقد ارزش است او بدرستی به مضار آموزش فاقد تزکیه واقف است او تاجر نیست و مسائل را از دید تجاری نمی‌نگرد و تکیه بر این حدیث دارد که " اعدا عدوک نفسکالتی بین جنیک " در حکایتی از گلستان می‌گوید " یکی را شنیدم از پیران مری که مریدی را همی گفت ای پسر چندانکه تعلق خاطر آدمیزاد بروزیست اگر بروزی ده بودی بمقام از ملائکه در گذشتی "

شیخ درس خوانده‌ای را که فاقد عمل صالح است و به آن بهایی نمی‌دهد بشدت مورد عتاب قرار می‌دهد .

" نه محقق بود نه دانشمند چارپایی سراو کتابی چند " و در جای دیگر گوید:

" آهنی را که موربانه بخورد نتوان برد از او به صیقل زنگ " ***

یا:

" ترک دنیا بمردم آموزند خویشان سیم و غله اندوزند " ***

" عالم که کامرانی و تن‌پروری کند او خویشان گم است که را رهبری کند "

خطاب سعدی به علماء گویی پایان ناپذیر است در هر فرصتی آنها را بند می‌دهد و به پرهیزکاری دعوت می‌کند شیخ به خطر این گروه واقف است و می‌داند که اگر علم و تزکیه توأم نباشند چه مصائبی ایجاد خواهد شد او می‌داند که موقعیت افراد برابر نیست و اشتباهات افراد نتیجه یکسان به بار نمی‌آورد و عالم مسئولیت بزرگتری دارد باید جامعه را نجات دهد او حتی موقعیت عالم و عاید را بسیار متمایز می‌داند و بهمین دلیل گفته است:

" گفت آن حکیم خویش برون می‌برد ز موج وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را " و بهمین دلیل در تنبیه عالم فراتر می‌رود.

" ای درونت برهنه از تقوی کز برون جامه ریا داری " ***

" بدوزد شره دیده هوشممنند درآرد طمع مرغ و ماهی به بند "

او نه تنها برای علم هدف قائل است بلکه هدف او یک هدف متعالی است نه یک هدف کوچک محدود " عالم از بهر دین پروردست نه از بهر دنیا خوردن " این نوشته‌ها حاکی از پاکی اسلوب و ملاحظه‌های اجتماعی و دستورالعمل‌های عالی زندگی است که شیخ شیراز را در مقامی رفیع قرار می‌دهد. بطوریکه این دستورات را می‌توان عمومی و بین‌المللی دانست شیخ حتی تا مرحله لعن و طعن این قبیل افراد پیشرفته است تا بدینوسنله اهمیت تزکیه را برای دانش اندوختگان روشن کند.

سعدی و روش برخورد مدرس و محصل

در جای جای آثار سعدی از جور آموزگار صحبت شده است و سعدی در کلیه این موارد رفتار خشن با دانش‌آموز را توجیه پذیر دانسته است:

" پادشاهی پسر به مکتب داد برسر لوح او نوشته بزرگ لوح سیمینیش در کنار نهاد جور استاد به ز مهر پدر " ***

بخردی درش زجر و تعلیم کن ندانی که سعدی مراد از چه یافت نه هامون نوشت و نه دریا شکافت " ***

بخردی بخورد از بزرگان قفا هر آن طفل کوجور آموزگار خدا دادش اندر بزرگی صفا نه بیند جفا بیند از روزگار "

این توجیه رفتار خشونت بار معلمین که به انواع تنبیهات بدنی متوسل می‌شدند و هنوز هم پیران مکتب دیده از رفتار آنان از جمله چوب و فلک و سایر تنبیهاتشان خاطره‌هایی نقل می‌کنند. تبلیغی بسود معلمان و مدرسان بوده تا جاییکه در بین خود آنان نیز به یک رویه جاری تبدیل شده و کم کم اعتقاد به ضرب‌المثل‌های معروفی چون: "تا نباشد چوب تر فرمان نگیرد گاو و خر" به یک اصل اعتقادی در آموزش مکتب خانهای و بعد از آن در مدارس سبک غربی، تبدیل گردیده بوده اما سعدی اگر چه جور استاد را توجیه نموده است ولی خود می‌گوید:

"نوآموز را ذکسر و تحسین و زه زتویخ و تنبیه استاد به"
اما گویی اکثریت مدرسین این بیت شیخ را ندیده بودند یا توسل بزور را آسانتر از تفکر در روش تدریس یافته بودند و شاید هم این اعمال خشونت، منافی برای آنان در برداشته است که بیشتر بدان متوسل شده‌اند در حالیکه سعدی نگفته است که در اثر قفا خوردن به صفا رسید بلکه دستیابی به صفا را خدا دادی می‌داند گویی مدرسین مکتب‌خانه‌ها و مدارس قدیمی به این داستان شیخ توجه داشته‌اند و آنرا یک دستور لایتنفر می‌پنداشته‌اند که: "یکی از فضلا تعلیم ملک‌زاده‌ای همی داد و ضرب بی‌محایا زدی و زجر بی‌قیاس کردی" تا جاییکه بسر بی‌طاقت شود و دل پدر بهم برآید و نهایتاً "هم این قبیل آموزش دیده‌ها، عکس‌العمل خشونت اعمال شده دوران کودکی را در بزرگی و پس از کسب قدرت بدیگران نشان دهند: بلکه اگر توصیه سعدی را در اجتهاد بیشتر مراعات می‌کردند و تحسین و زه را جانشین می‌فرمودند شاگردان آنان نیز این رویه را بیشتر معمول می‌کردند ولی بدین شعر او استناد جستند که:

"استاد معلم چو بود بی‌آزار خرسک بازند کودکان در بازار"

و به آزار خردسالان پرداختند و این دور تکرار شد.

سعدی و تعداد عائله

شرایط خاص زمانی سعدی که یک استثناء در تاریخ کشور محسوب می‌شود اقتضا می‌کند که شیخ در مورد تعداد عائله یا مطلبی نویسد یا اگر می‌نویسد در جهت تشویق افزایش تعداد باشد تا بدینوسیله جبران مافات شده باشد علاوه بر این سعدی سراینده شعر "بنی آدم اعضاء یک پیکرند..."
فردی نوع‌دوست و اخلاقی است که تن آدمی را شریف می‌داند او گوینده بزرگیست که به سلامت نظام اجتماعی آرج می‌گذارد و به اهمیت خانواده نیز واقف است و در عین حال فردی متدین است که در لحظاتی خود را تا والترین رده تسلط بر علوم الهی رسانده است اما شواهدی هم در آثارش می‌توان پیدا کرد که او را تا حد مصداق یک متشرع قشری پایین آورده است مثلاً در جاییکه برای خدا، دوست و دشمن تصور می‌کند و آنها دشمنانی از جنس آدمیزاد:

" ای کریمی که از خزانه غیب کسب و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم توکه با دشمنان نظرداری "

جایگاه او تا حد یک فرد عامی که قصد دوختن چارق برای خداوند دارد افت کرده است در
حالیکه در شعر دیگرش تصور کمال از خود ارائه می‌دهد:

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی بخواب
به بالا صنوبر به دیدار هور جو خورشیدش از چهره می‌تافت نور

این ادیب مسلمان و متدین که قطعاً مطالعات عمیقی در علوم الهی داشته است وقتی داستان
فردی را می‌نویسد که فرزندش دندان درآورده و پدر نگران آینده اوست نوشتارش متوجه سوره‌هایی از
کلام اله مجید است:

یکی طفل دندان برآورده بود پدر سر بفکرت فرو برده بود
که من نان و آب از کجا آرمش مروت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن نزد جفت نگر تا زن او چه مرادنه گفت
مخور گول ابلیس تا جان دهد هر آنکس که دندان دهد نان دهد

که در اینجا توجه سعدی را به سوره‌هایی از قرآن از جمله " لا تقاتلوا و الا دکم من اطلاق - نحن
نرزقکم و ایاهم " نشان می‌دهد. خواننده کج فهمی مثل من نباید از خواندن این داستان تصور کند
که سعدی طرفدار افزایش بی‌حد و حساب عائله است هر چند که اقتضای واقعی زمان او افزایش
جمعیت بوده است ولی سعدی از این لحاظ ژرف‌بین‌تر است و درک عمیقتری از دین و مسائل اجتماع
دارد او بمفهوم شهوت در قرآن واقف است و بهمین دلیل می‌گوید جوان سخت می‌باید که از شهوت
بپرهیزد.

در عین حال چون توکل به قدرت خداوندی دارد و آدمی هم از نظر او اشرف مخلوقاتست پس
انسانیکه بوجود آمده است می‌باید از الطاف والدین و جامعه برخوردار گردد زیرا که لطف خداوندی
شامل حال او گشته است لافل داستانهای شیخ و نوشته‌های او برای ما چنین تصویری پیش آورده است
چرا که در اکثر موارد انسان را به اعتدال می‌خواند و اهل افراط و تفریط نیست و می‌داند که کثرت
عائله موجب عسرت است " یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد نزد من آورد که کفاف اندک
دارم و عیال بسیار و طاقت با رفاقه نمی‌آرم... باز از شماتت اعداء بر اندیشم که بطعنه در قضای
من نسنجید و سعی مرا در حق عیال بر عدم مروت حمل کنند گویند:

" مبین آن بی‌حمیت را که هرگز نسخواهد دید روی نیک بختی
که آسانی گزینند خویشتن را زن و فرزند بگذارند بسختی "

شیخ به صراحت می‌گوید که بار فافه فرد معیل را بی‌طاقت می‌سازد در داستان دیگرش کثرت عیال را موجب از دست دادن ارزش اجتماعی عالم دانسته است:

" یکی از علما خورنده بسیار داشت و کفایت اندک... " تا جاییکه فرد عالم ناگزیر دست توقع پیش یکی از بزرگان دراز می‌کند نتیجه‌گیری شیخ هم جالب است " آورده‌اند که اندکی در وظیفه او زیادت کرد و بسیاری از ارادت کم... " ولی سخن سعدی به همینجا ختم نمی‌شود او می‌داند که فقر و فساد تفکیک ناپذیرند و کسی که دچار فقر شد احیاناً دیانت درستی هم نخواهد داشت:

" گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود کافر از بیم توقع برود تا در چین "

و در جای دیگر می‌گوید:

" یکی از پادشاهان عابدی را پرسید که عیالان داشت اوقات عزیز چگونه می‌گذرد گفت همه شب در مناجات و سحر در دعای حاجات و همه روز در بند اخراجات " سعدی بدرستی دریافته است که " فراغت با فافه نیبندد و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد. زیرا که یکی تحرمه عشا بسته و یکی منتظر عشا نشسته هرگز این بدان کی ماند "

" خداوند مکننت به حق مشغول پراکننده روزی پراکننده دل "

" درویش بی‌معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد... تا بدانی که مشغول کفاف از دولت عفاف محرومست و ملک فراغت زیر نگیں رزق معلوم... هر کجا سختی کشیده تلخی دیده‌ای را بینی خود را بشره در کارهای مخوف اندازد و از توابع آن نپرهیزد و ز عقوبت ایزد نهراسد و حلال از حرام نشناسد... اغلب تهی‌دستان دامن عصمت به معصیت آلاینند... چه مایه مستوران بعلت درویشی در عین فساد افتاده‌اند و عرض گرامی بیاد زشتنامی داده. " شیخ در عین وقوف به عسر ناشی از کثرت اولاد و عیال و توصیه به مهار شهوت و دعوت به اعتدال در کلیه امور بدلیل توجه خاص به عامه مردم و فقر ایشان در اکثر آثارش رعایت حال آنان را توصیه کرده است:

" مهین توانگران آنست که غم درویش خورد و بهین درویشان آنست که کم توانگر گیرد. " او می‌داند که غالب توانگران توجهی به فقرا ندارند ولی او آنها را انسانهایی دون می‌شمارد:

دونان چو گلیم خویش بیرون بردند گویند چه غم گر همه عالم مردند "

و خود در اکثر آثارش حتی در مداحی‌های خود توصیه به خرد و بزرگی، عالم و عامی شاه و وزیر نموده است که تنگدستان را دریابند و از حال آنان غفلت نکنند و ولو اینکه ممدوح او صاحب‌دیوان باشد:

" نه آدمیست که در خرمی و مجموعی بختگان پراکنده بر نبخشاید "

در این راه او فرقی بین عالم و عابد و توانگر و تاجر و پادشاه و رعیت قائل نیست حتی اگر مخاطب وی فردی عالم و عابد باشد شیخ سختگیرتر است. داستانی که در کتاب بوستان شیخ در این زمینه درج شده است بشرح زیر است:

شناسا و رهرو در اقصای روم برفتیم قاصد به دیدار مرد به تمکین و عزت نشاند و نشست ولی بی‌مروت چوبی بر درخت ولی دیگدانش عجب سرد بود ز تسبیح و تحلیل و مار از جوع همان لطف و پرمیدن آغاز کرد که با ما مسافر در آن زبع بود که درویش را توشه از بوسه به مرا نان ده و کفش بر سر بزن نه شب زنده داران دل‌مدرده‌اند دل‌مدرده و چشم شب زنده دار مقالات بیهوده طبل تهیست "

" شنیدم که مردیست پاکیزه بوم من و چند سیاح صحرا نورد سر و چشم هر یک بیوسید و دست زرش دیدم و زرع و شاگرد و رخت بلطف و سخن گرمرو مرد بود همه شب نبودش فرار و هجوع سحر گه میان بست و در باز کرد یکی بد که شیرین و خوش طبع بود مرا بوسه گفتا بتصحیف ده بخدمت منه دست بر کفش من به ایثار مردن سبق بوده‌اند همین دیدم از پاسبان تتار کرامت جوانمردی و نان و دهیست "

در این جا گویی با آن سعدی همیشگی که مرد اعتدال و عقل سلیم است روبرو نیستم این یک گله نیست بلکه فریاد خشمی است که سعدی با صدای بلند بر سر مرد شب زنده‌دار پاکیزه بوم، شناسا و رهرو و... فرود آورده است نان دادن کرامت است و مقالات بیهوده طبل میان تهیست. شیخ این عابد شب زنده‌دار را با پاسبان تاتار که دلش مرده ولی چشمش همه شب بیدار است یکی می‌داند اما اگر می‌گوید بخدمت منه دست بر کفش من مرا نان ده و کفش بر سر بزن واقعاً منظورش این نیست که اگر کسی به دیگری نان داد باید پتک هم بر سرش بکوبد بلکه مقالات بیهوده و تظاهر به طرفداری از مردم را محکوم می‌کند شیخ شیراز مردی نیست که تحمل هر خفتی را برای یک لقمه نان بپذیرد او حتی بی‌حرمتی به گدایان را هم قبول ندارد همه آنها آفریده خداوند هستند و بهمین دلیل بارها در مورد قناعت توصیه می‌کند خود نیز بدان عمل کرده است. تا نیازمند دیگران نباشد و دست توقع بسوی کسی دراز نکند:

که رحمت بر اخلاق حجاج باد که از من بنوعی دلش مانده بود

" مرا صاحبی شانه عاج داد شنیدم که باری سنگم خواننده بود "

ببینداختم شانه کاین استخوان نمی‌بایدم دیگرم سگ مخوان
مپنندار چون سرکه خود خورم که جور خداوند حلوا برم "

پس او تنها نصیحت نمی‌کند عمل هم می‌کند تا بمردم نشان دهد که خیر و صلاح آنها در چیست او حتی مردی را که از نتیجه کار خود اعاشه می‌کند از نامدارانی چون حاتم و الاتر می‌داند و ولو اینکه یک خار کن باشد:

" حاتم طایی را گفتند از خود بزرگ همت‌تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای گفت بلی... روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را، پس بگوشه صحرا بحاجتی برون رفته بودم خارکنی را دیدم پشته فراهم آورده گفتمش بمهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده‌اند گفت:

" که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طایی نبرد "

ادامه دارد